

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

## فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنما به ما که هستی

آنگه بگو که هستی؟

## (۱۲) بیا و ببین

فرمود:

- حالا دانستید که چرا، به جای بُرهان های رایج درباره اثبات وجود خدا، بُرهان دیگری را برایتان بیان کردم؟ هرکس بکوشد تا تنها بر مبنای آن چه در **وادی واقعیات** (زمین) است درباره آن چه که در **وادی حقایق** (آسمان ها) است سخن بگوید، تلاش او نه فقط راه به جایی نمی برد، بلکه در بسیاری از موارد موجبات **گمراهی** جمع کثیری از انسان ها را فراهم می آورد.

بنابراین برای اثبات وجود "**آفریدگار**" (بالاترین حقیقت) برهانی لازم است که دلایلش متکی به ویژگی

های "**آفریدگان**" نباشد.

گفتم:

- من در سراسرِ زندگیم در تلاش بوده ام تا چنین بُرهانی را پیدا کنم و یا همواره منتظر مانده ام تا آن را

بِشَنُوم.

فرمود:

- و شما با آن همه سعی و انتظار، موفق به یافتن یا شنیدنِ آن نشده اید. می دانید چرا؟

پرسیدم:

- چرا؟

به جای آن که به سؤالم جواب دَهد، سعی کرد با لحنی رسمی و مؤدبانه از من دلجویی کند؛ گویی احساس

کرده بود که از آن انتقادهای تُندش رنجیده ام.

فرمود:

- شما حق داشته اید که برهان های رایج را متقاعد کننده ندانید ....

ضمناً شما را به خاطر تلاش هایتان برای یافتن و یا دست یافتن بر برهانی یقینی برای اثباتِ وجودِ خدا -

آن هم برهانی بدونِ اتکاء به ویژگی های آفریدگان - تحسین می کنم.

ادامه داد:

- البته ناکام ماندنتان در این کوشش کاملاً قابلِ انتظار است.

پرسشم را تکرار کردم:

- چرا؟

هرکس دیگری به جای او بود بی شک از این همه "چرا" های من خسته می شد ولی او بر این باور بود که

کلمهٔ چرا را باید جزو سَتودنی ترین واژه ها دانست. همیشه می فرمود

اگر "چرا" نبود از بسیاری از دانسته های کنونی مان محروم بودیم.

سرانجام به پرسشم پاسخ داد:

- چون در "جا"یی نادرست (وادی واقعیات) با "ابزار"ی ناکامل (عقل استدلالی) دست به جستجو زده اید؛

چون از این عقل در این وادی توقعی بیش از حد داشته اید؛

در این وادی، از عقل استدلالی کاری بیش از تدوینِ براهینِ رایج بر نمی آید.

\*\*\*\*

پرسیدم:

- پس در کدام وادی و با چه ابزاری می توانم به آن برهانِ یقینی برای اثباتِ وجودِ خدا برسَم؟

فرمود:

- با یک عقلِ برتر در یک وادیِ برتر؛ با عقلِ شهودی در وادیِ حقایق.

دارندهٔ عقلِ شهودی - عقلی که به وادی حقایق تعلق دارد و به راستی جستجوگرِ حقایق است - به

مجردِ روبرو شدن با آن برهان و یا شنیدن آن، آن را درک می کند و می پذیرد.

پرسیدم:

- وادی حقایق کجاست و چه ویژگی هایی دارد؟ عقلِ شهودی چیست و چه توانایی هایی دارد؟

فرمود:

- از آن جا که **وادی حقایق رها از بندِ زمان و مکان است**، در رابطه با آن ، و نیز در رابطه با آن چه که در آن است - از جمله عقلِ شهودی - واژه های **کی و کجا**، **قبل و بعد**، و **دیگر واژه هایی که**، **مستقیماً و یا به طور غیرمستقیم**، به **زمان و مکان اشاره دارند بی معنا می شوند**.

به همین دلیل از آن وادی، تنها به **زبانِ تمثیل** می توان سخن گفت.  
و زیر لب گفت:

- البته اگر **دستور**، یا **اجازه**، یا **توانایی** این کار به گوینده داده شود.  
گفتم:

- اگر ممکن است با همان زبانِ تمثیل برایم بگویند که **وادی حقایق کجاست و چه ویژگی هایی دارد؟**  
نگاهی به **آسمان** کرد و، با اندکی مکث، فرمود:

- این ساختمان که شما در طبقه همکف آن سکونت دارید طبقات دیگری هم دارد که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته است.

اگر به شما **اجازه بالا رفتن از پله ها** داده شود و شما از یک **پاگرد تا پاگرد فرازین آن بالا بروید**، از یک **نگاه** به همان مکان بازگشته اید اما از **نگاهی دیگر** به اندازه ارتفاع یک طبقه از زمین دور و به همان اندازه به **آسمان نزدیک تر شده اید**.

پرسیدم:

- این جمله های شما چه ربطی به **جایگاه و ویژگی های وادی حقایق** دارد؟  
فرمود:

- اگر این بنا را تمثیلی از **سلسله مراتب هستی** بدانیم،  
**طبقه همکف** همان وادی واقعیات (زمین یا ملک) است.

**حریم وادی حقایق از نخستین پاگرد در پله ها آغاز می شود ؛ و**

طبقه اول را می توان نخستین سطح از وادی حقایق (اولین آسمان یا ملکوت) دانست.

که البته ملکوت هم پاگرد ها و طبقات (آسمان ها ی) فرازین خود را دارد.

\*\*\*\*

پرسیدم:

- آیا طبقه اول ساختاری شبیه به طبقه همکف دارد؟

فرمود:

- آن ها، دو ساحت از هستی اند که نه مشابه هم بلکه متناظر یکدیگرند؛ به این معنا که برای هر پدیده

واقعی در طبقه همکف (هستی زمینی یا ملک)، یک صورت حقیقی و متناظر با آن، در طبقه اول (آسمان اول

یا ملکوت) وجود دارد.

البته نمی توان گفت که، در یک لحظه معین زمانی برای ما، برای هر پدیده ملکوتی موجود در آسمان،

یک پدیده متناظر ملکی در زمین وجود دارد. در این باره بعداً در مبحث آفرینش برایتان به تفصیل خواهیم

گفت.

گفتم:

- ممکن است لطفاً برای این تناظر مثالی بزنید؟

فرمود:

- بهترین مثال برای بحث کنونی ما همین پدیده عقل است.

صورت ملکوتی متناظر با عقل زمینی (عقل استدلالی)، عقل ملکوتی است.

خرد (عقل شهودی)، بارقه ای از عقل ملکوتی و پرتوی از ساحت ملکوت در وادی ملک است.

عقلِ ملکوتی، در کلیتِ خود، همان خردِ بیکران است.

به هر انسان "به قدرِ ظرفیت و شایستگی اش" از "موهبتِ الهی خرد" عطا می شود.

و این سهمِ هرکس از عقلِ ملکوتی (خردِ او)، همان رسولِ درونیِ پروردگار در قلبِ اوست.

پرسیدم:

- چه کسی می تواند به ما ساکنانِ طبقهٔ همکف بگوید که در طبقهٔ اول چه خبر است؟

فرمود:

- در درجهٔ نخست، پیامِ آورانِ راستینِ پروردگار که در حدِ ضرورتِ رسالتشان، تمامی یا بخشی از

ساحتِ ملکوت و یا گاه بالاتر از آن به ایشان نشان داده شده است، و سپس

پیکِ ملکوتی "او" در وجودِ مُلکیِ انسان ها؛

سپس با لبخند و با لحنی که گویی در موردِ خودش سخن می گوید ادامه داد:

- همان که، به امرِ پروردگار، گهگاه از طبقهٔ اولِ هستی به طبقهٔ همکف آن پایین می آید و افرادِ

ساکن در آن را راهنمایی می کند

و، تا آن جا که اجازه دارد، با اشاراتی در حدِ ضرورت دربارهٔ ملکوت، آن ها را برمی انگیزد تا در حدِ توانشان

بکوشند تا

به خواستِ "او"، روزی، شایستگیِ دیدنِ طبقهٔ اول، روزی شان شود.

آن گاه افزود:

- حدیثِ ملکوت، داستانی از جنسِ بیا و ببین است و نه بیا تا برایت بگویم.

\*\*\*\*

ادامه دارد .....